



شما بهره‌مند

در واکاوی تاریخ مطبوعات ایران، دشوار می‌توان مطبوعه‌های پیدا کرد که نسبتی تنگاتنگ با تحولات سیاسی نداشته باشد و فراتر از آن، هر نشریه‌ای بر مبنای ایده‌ای پا می‌گرفت و حیات آن منوط به سرایت آن تفکر به جامعه و تأثیرگذاری در سیاست و دگرگونی اجتماعی بود. طرح ایده در قالب روزنامه یا نشریات چنان جدی بود که یک مطالبه یا شعار بر تارک روزنامه‌ای می‌نشست. نمونه‌اش روزنامه «آذربایجان جزء لاینفک ایران» که نام خود را از شعاری در دوران تهدید استقلال آذربایجان برگرفته بود. «انتشار روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران و به‌ویژه تأکید نهفته در لاینفک‌بودن آن از ایران، یادگار برهه‌ای از تحولات منطقه‌ای ایران معاصر است که با رواج شایعات و زمزمه‌هایی پیرامون تلاش گروهی از مسلمانان قفقاز برای کشوری موسوم به آذربایجان در آن حدود، در بین ایرانیان نسبت به وضعیت آذربایجان واقعی در مقام یکی از ایالات و اجزای لاینفک ایران نگرانی‌هایی پدید آمد. در آن‌موقع یعنی حدود چهار ماه پیش از اعلان رسمی تشکیل چنین کشوری در بخش‌هایی از خانات مسلمان‌نشین جنوب شرقی قفقاز در اواخر مه ۱۹۱۸، در حالی که کم‌وکیف شایعاتی از این‌دست هنوز به‌درستی روشن نبود، بسیاری از ایرانیان که نسبت به مخاطرات حاصل از تأسیس چنین موجودیتی در

همسایگی ایالت آذربایجان آگاه بودند، در مقام مقابله برآمده و نسبت به طرح این‌گونه مطالب اعتراض کردند». در چنین اوضاع‌واحوالی بود که ایرانیان مقیم قفقاز که از نزدیک در جریان تحولات اخیر بودند دست به کار شدند و روزنامه «آذربایجان» را با قید برمعنای «جزء لاینفک ایران» منتشر کردند. اگرچه به‌قول کاوه بیات، روزنامه «آذربایجان جزء لاینفک ایران» با محدود شماره‌هایی که منتشر شد در چاقوب تاریخ مطبوعات ایران لحظه‌ای زودگذر بیش نیست اما مفاد همین چند شماره حکایت از آن دارد که از لحاظ پرداختن به مسائل مملکت و توجه به تحولات منطقه‌ای و جهانی و اشاعه دیدگاه مسلک دموکرات‌ها که ناشر این روزنامه بودند، تکاپویی جدی داشتند. در ماجرای مختارت آذربایجان، روزنامه‌هایی که منتشر می‌شدند همه در قبال این مسئله موضع‌گیری کردند و روزنامه‌هایی نیز در مقابله با آن پدید آمدند. روزنامه «آذربایجان جزء لاینفک ایران» در اوایل واپسین سال جنگ جهانی اول به دو زبان ترکی و فارسی در باکو منتشر شد: «شماره نخستینش ۳۰ بهمن ۱۲۹۶ و شماره سیزدهم با آخرینش در ۸ فروردین ۱۲۹۷». در ماجرای مختارت آذربایجان، شعاری در روزنامه‌ها باب شد که شاید بار نخست در شماره ۵۷ «تجدده آمده بود از این قار»: «آذربایجان جزء لاینفک تمامیت

یک تک‌نگاری درباره روزنامه «آذربایجان جزء لاینفک ایران»

## عشق آبادی‌های بی‌نام‌ونشان

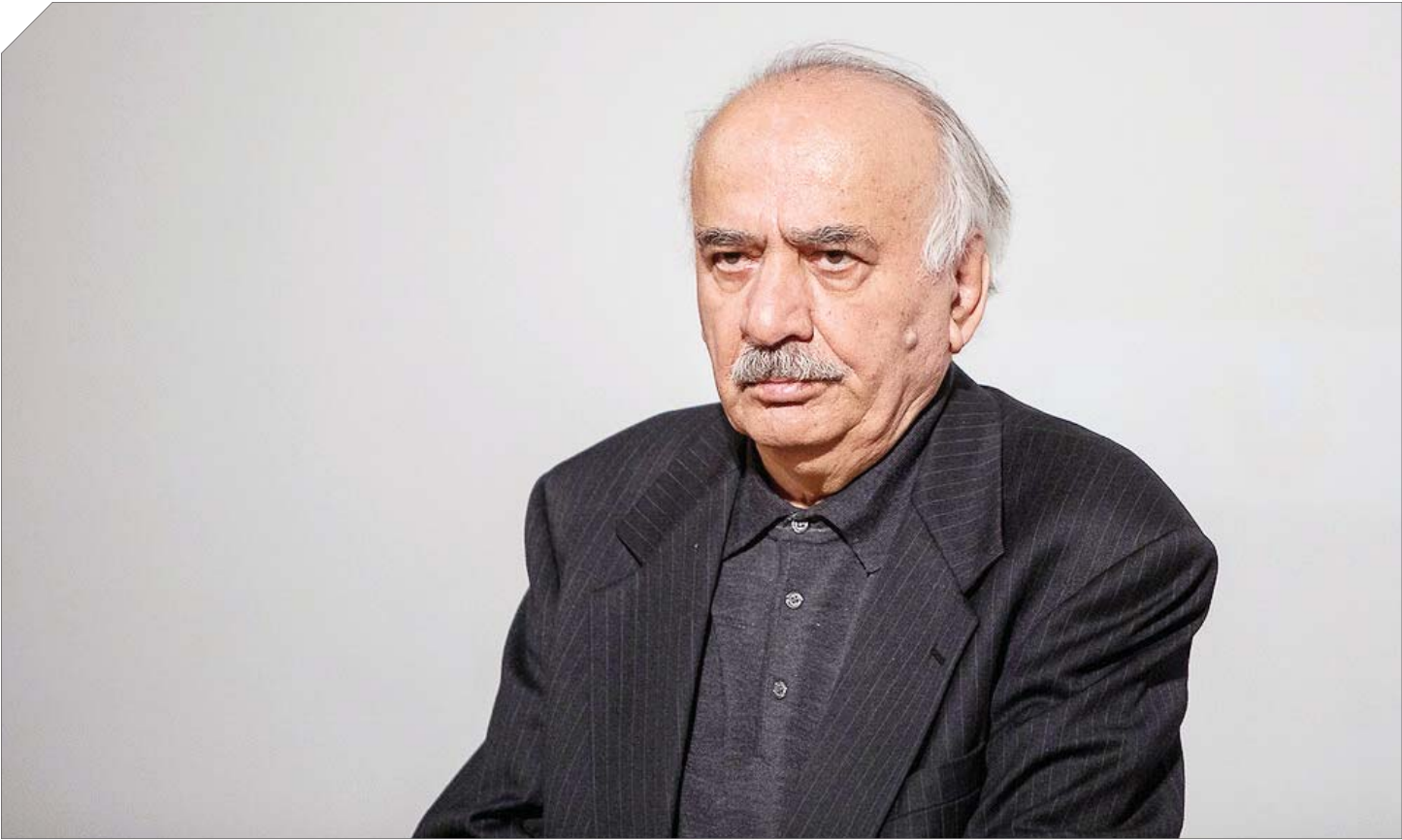
ملکیت ایران است… حق استقلال و تمامیت ملکیهٔ ایران در دل و جان هر فرزند آذربایجان یک عزم ثابت و یک ارادهٔ قطعی است… آذربایجانی تا وقتی که زنده است این ندا را در فضای جهان بلند خواهد کرد و هرگاه جریانات داخلی و خارجی مقدمات یک دورهٔ دیر معکوس را چیده و آتش مستولی انقلاب را دامن زده، آذربایجان را به میدان آزمون بکشد، آذربایجانیان تصمیمات سابق خود را باز با اضافهٔ این جملهٔ آخری تکمیل خواهند کرد: ایران جزء لاینفک آذربایجان است!» رویکرد روزنامه‌های آن دوران صریح و شدید‌است تا حدی که روزنامهٔ «ارشاد» چاپ تهران، در اعتراض به سوادای مختاریت، مقاله‌ای تحت عنوان «مختارت آذربایجان یا مالخولیای کمیتهٔ مساوات» منتشر می‌کند که واکنشی است به ارگان مطبوعاتی حزب مساوات که ادعا کرده بود «مردم قفقاز جمهوریت می‌خواهند برای آذربایجان مطالبهٔ استقلال داخلی می‌نمایند». با این وصف، تردیدی نیست که روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران با انتخاب این اسم خود را نشاندار و از همان ابتدا اعلام موضع کرده است. طرفهٔ آنکه این روزنامه به‌فوقیت و بنابر ضرورت شکل گرفته و جز ایدۀ صذیت با مختارت آذربایجان سوادایی در سر ندارد و نویسندگانش چنان از هویت‌سازی و کیش شخصیت به‌دورند که در

در دوران نخست‌وزیری مصدق هر اتفاقی که می‌افتاد نمی‌دانستند چه کنند، مصدق می‌گفت من امشب در تلویزیون اعلام می‌کنم ببینیم مردم چه می‌گویند. او می‌خواست سیاستش کاملا مردمی باشد و بعد بر مبنای مشروطیت. می‌شود گفت کسی که در ایران به قانون واقعا اعتقاد داشته و آن قانون مشروطه بوده، دکتر مصدق بوده است. این امتیاز بسیار بالایی برای مصدق است که او را در تمام دوران زندگی‌اش به یک اسطوره ملی و استقلال طلب و مؤمن به دموکراسی واقعی تبدیل کرد



است، می‌گوید: «مصدق در کوره‌های بسیاری پخته شد. یکی از این کوره‌ها مسئولیت استیفای خراسان است که در دوران جوانی‌اش رخ داد. دیگری قاطی شدنش با مشروطه‌خواهان بود که در این برهه، اندیشه، عدالت، دموکراسی و سوسیالیسم را فراگرفت. یقینا در سنگلج تهران، محل سکونتش، این حرف‌ها را نمی‌توانست یاد بگیرد. دیگر مسئولیت‌هایی که در اداره کل وزارت دارایی داشت، مسئولیت مالیه، دادگستری و هم‌نشینا با مشیرالدوله و حتی قوام‌السلطنه با اینکه با این آخری تفاوتی جدی داشت؛ اما اوج مصدق زمانی بود که والی شیراز شد و در مقابل انگلیس‌ها بسیار قدرت نشان داد؛ ولی آنچه نام مصدق را زنده کرد مجلس پنجم بود. مجلس پنجم و مخالفت با سلطنت رضاشاه، آن‌هم نه با داد و بیداد و مرده باد و زنده باد، منطقی‌ترین صحبتی را که می‌شد آن روزها کرد انجام داد. گفت من از رضاخان خوشم می‌آید، قدرت دارد؛ اما این قدرت اگر شاه شود و بخواهد همین قدرت را اعمال کند مستبد می‌شود، پس او باید نخست‌وزیر باشد. شما می‌خواهید این فرد قدرتمند را شاه کنید و مستبدش کنید. استبداد هم یک برپود است. ملک و مملکت و پول آن غارت می‌شود و همین‌طور هم شد. رضاشاه با وجود اینکه تا ۱۳۱۰ مقداری از مصدق و مدرس حساب می‌برد؛ اما بعد از تمدید قرارداد نفت ۱۹۳۳ (۱۳۱۲)، پول بیشتری گیرش آمد و دیکتاتوری‌اش به استبداد تبدیل شد. دیکتاتوری لاقابل مبتنی بر نوعی قوانین است؛ اما مستبد قوانین را قبول ندارد و خودسر است. رضاخان بعد از تمدید قرارداد نفت این‌طور شد. با کشتار دوستانش و کشتار کسانی که حتی کسی به اتان ظنن بود آغاز کرد. حتی برخی خودشان را از ترس رضاشاه کشتند. آدم بزرگی مثل دکتر علی‌اکبر داور. وقتی در جامعه‌ای دیکتاتوری ظهور می‌کند و ماندگار می‌شود، حتما یک قدرت خارجی مدافعش است. مصدق فهمیده بود که تکیه رضاشاه به انگلیس‌هاست و رضاشاه هم چند جا گفت انگلیس‌ها من را آورده‌اند پادشاه کرده‌اند؛ ولی ندانستند چه کسی را آوردند؛ اما بعد در پایان کار هم بدون اینکه اراده‌ای از خودشان نشان دهد، به او گفتند برو و او رفت. این ننگ است. اگر رضاشاه این کار را نمی‌کرد شاید علاقه‌ای در ما ایجاد می‌شد؛ اما انکار او فرماندهی بود که انگلیس‌ها در ایران گذاشته بودند و دوره مأموریتش تمام شده بود.»

بردی‌پدیک یکی از درخشان‌ترین سخنرانی‌های مصدق در مجلس پنجم است که بخشی از آن این‌گونه است: «مروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خون‌ریزی می‌خواهد سیر قهقراپی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این‌طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم یک شخصی هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد، اگر گفتیم که ایشان پادشاه و مسئول نیستند، این وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم. برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه‌کار می‌توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس‌الوزرا مهم است نه پادشاه… بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم. بعد از بیست سال خون‌ریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه‌طلب بودید؟ آزادی‌خواه بودید؟! بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که در ایلیا منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید، حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس‌الوزرا هم حاکم؟ اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بی‌خود ریختید؟!». این مختصری از سخنان تند و تیز مصدق در مجلس پنجم علیه رضاشاه و نماینگدانی است که درصدد تثبیت دیکتاتوری او در برابر در ایران هستند. تکمیل‌همایون درخصوص مجلس پنجم



روایت احمد غلامی از گفت‌وگو با دکتر ناصر تکمیل‌همایون درباره کتاب «دکتر محمد مصدق در دوران سلطنت قاجار»

# نیمه غایب مصدق

نویسندگان و هنرمندان باشد.

ناصر تکمیل‌همایون از خارج که به ایران بازمی‌گردد، به مدت یک ماه در دانشگاه مشغول کار می‌شود و به تعبیر خودش: «پس از یک ماه به دلیل بعضی فعالیت‌های مضره که در خارج داشتم دانشگاه را از من گرفتند»؛ اما در همین دوران است که او در برخی دانشگاه‌ها از جمله غزالی قزویں که آن زمان ملی بود و مدرسه خدمات اجتماعی ستاره فرمانفرمایان مشغول کار می‌شود. در آنجا به علاوه دوره قاجار به دوره سلطنت رضاشاه نیز می‌پردازد و به گفته خودش: «در مدرسه خدمات اجتماعی دوره رضاشاه هم قاطی دروسم شد؛ یعنی از قاجاریه شروع کردیم تا دوران رضاشاه و جلوتر. تا اینکه سعادت‌نی نصیب ما شد و چهار، پنج سال زندان رفتیم. در زندان نشدند؛ بلکه از این آمدورفت خوششان آمد و به من علاقه پیدا کردند و پیشنهاد دادند با دریافت مبلغ ۷۵۰ فرانک ماهانه کار را آغاز کنم. سال ۵۱ دکتری تاریخ گرفتم و در سال ۵۵ دکتری جامعه‌شناسی، همه این عوامل موجب شد متخصص تاریخ قاجاریه و ایران مدرن بشوم و کسی که درباره تاریخ قاجاریه و بعد از آن کار کند، حتما با چهره‌های برجسته آن زمان مانند محمد مصدق، مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مؤنن‌الملک که در بازی‌های سیاسی و مدرنیزاسیون یا دگرگونی نقش عمده‌ای داشتند به‌خوبی آشنا خواهد شد. علاوه بر اینها به محمد مصدق علاقه شخصی داشته‌ام. همه یادداشت‌هایم درباره مصدق را در پاکتی جمع می‌کردم و به کار ادامه می‌دادم.»

تکمیل‌همایون درباره دوره پنج‌ساله زندانش می‌گوید: «در زمان بنی‌صدر به جرم پناه‌دادن به او دستگیر شدم. بعد که از زندان خارج شدم، یارانی که ما را می‌شناختند از ما برحذر بودند که نکند در زندان ساخت و پاخت کرده باشد. دشمنانم هم فکر می‌کردند این با کاری که کرده باید اعدام می‌شد چرا نشده است؟! آنجا فهمیدم نباید درباره آدم‌ها زود قضاوت کرد. علتِ به کار مشغول‌شدن من حمایت دکتر محمود بروجردی، داماد امام (ره) بود که از قدیم من را می‌شناخت. او واسطه خیر شد و من را به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برد که من استخدام آزمایشی شدم. قیلا دانشیار بودم و آن زمان درجه‌ام شد زیر استادیاری. دوباره بعد از پنج سال آموزشی استادیار شدم. آنجا درس تاریخ معاصر ایران می‌دادم.»

تکفه کتاب چندجلدی «دکتر محمد مصدق» که فعلا کتاب دروافت جمع‌آوری این یادداشت‌ها پازل‌هایی است برای در کنار یکدیگر نشستن و به تصویر کشیدن مصدق از آغاز تا سرانجام. یادداشت‌هایی که هریک به نوعی جذاب‌اند خاصه اطلاعاتی درباره نیای مصدق: «میرزا حسین خان ایدرینرزک [مصدق] از دیوانیان دوره اول سلطنت قاجاریه بود. همراه علیقنی میرزای رکن‌الدوله، پسر هشتم فتحعلی‌شاه با داشتن سمت وزارت (معاونت حکومت) به قزوین رفت و پس از مدتی به علت بی‌احترامی از طرف جوانی که شاهزاده قاجار به او دل داده بود، با شلیک چند گلوله به زندگی خود پایان داد.» میرزا حسین خان، پدر میرزا هدایت وزیردقتر پدر مصدق است. از این جزئی‌نگری‌های جذاب در کتاب «دکتر محمد مصدق در دوران سلطنت قاجار» فراوان دیده می‌شود. جزئی‌نگری‌هایی که کتاب را ناخواسته از کتاب یادداشت‌هایم صرف منفک کرده و عناصر آن می‌تواند دستمایه خوبی برای

آن‌هم به آن معنا که در غرب رایج است. گفتم نام پروژه

اغلب کتاب‌هایی که درباره محمد مصدق منتشر شده دکتر ناصر تکمیل‌همایون تمایل چندانی ندارد که درباره مسائل سیاسی و وقایعی که در اوایل انقلاب تجربه کرده است، سخنی بگوید. او دوست دارد بیش از هر چیز درباره کتایش به گفت‌وگو بنشیند. کتابی که حاصل سال‌ها زحمت و پژوهش است: «دکتر محمد مصدق در دوران سلطنت قاجار». این کتاب، کتاب ویژه‌ای است درباره مصدق از دوران طفولیت تا رسیدن به مرحله بلوغ سیاسی و آغاز سلطنت پهلوی. ناصر تکمیل‌همایون زندگی مصدق را به بخش‌های مختلفی از دوران زندگی‌اش تقسیم کرده است و در انتهای هر بخش چکیده‌ای از آن مقاله را آورده تا خواننده در میان انبوهی از اسم‌ها سردرگم نشود.

است، به دوره‌های سوم و چهارم زندگی او می‌پردازد خاصه زندگی سیاسی او، از انتخاب‌شدن در مجلس چهاردهم تا ملی‌شدن صنعت نفت و سرانجام کودتا. ناصر تکمیل‌همایون درباره چگونگی نگارش این اثر می‌گوید: «در سال‌های ۴۱ و ۴۲ کلمه development و مدرنیزاسیون را از زبان دکتر هوشنگ نهاوندی و دکتر احسان نراقی شنیدم. هر دو اینها معتقد بودند این مسائل از دوره قاجار شروع شده. من لیسانس را در ایران گرفته بودم و فوق‌لیسانس را در مؤسسه علوم اجتماعی. برای همین در خارج یکسره به مرحله دکترا رفتم و قرار شد روی طرحی با عنوان مدرنیزاسیون در دوره قاجار کار کنم. آن زمان به اندازه امروز کتاب درباره قاجار نبود؛ ولی تقریبا همه کتاب‌های قدیم و جدید را خواندم. نه در آنها development ment بود و نه مدرنیزاسیون. از طرف دیگر، من جامعه‌شناسی خوانده بودم تاریخ نمی‌دانستم. برای همین رفتم در سوربن پاریس، تاریخ ایران معاصر و قاجار خواندم. چهار، پنج سال کار کردم تا دکتری تاریخ گرفتم.»

ناصر تکمیل‌همایون در سوربن نزد استادانی بنام دکتری تاریخ می‌گیرد، استادانی مانند ژان اوین و ژیلبر لازار. بالاخره او با تاریخ قاجار آشنا می‌شود؛ بنابراین نزد استادان جامعه‌شناسی خود، بالاندیه و بیرک بازمی‌گردد تا به توصیه احسان نراقی جامعه عمل بپوشاند؛ اما یک سال که می‌گذرد درمی‌یابد مدرنیزاسیون موسع‌تر از آن چیزی است که می‌پندارد و ابعاد گوناگونی دارد. ابعادی مانند ابعاد سیاسی، تعلیم و تربیت و خیلی چیزهای دیگر. تکمیل‌همایون می‌گوید: «مدرنیزاسیون نهییت و جنبشی است که از درون جامعه می‌جوشد و با اشکال ظاهری مدرنیزاسیون مانند تأسیس راه‌آهن و آسفالت‌کردن خیابان‌ها مدرنیته رخ نمی‌دهد.» با درک و دریافت این نکته، او نزد استادان خود بازمی‌گردد و پس از چندین سال پژوهش، اعلام می‌کند که در دوره قاجاریه مدرنیزاسیونی اتفاق افتاده است. «آنها گفتند پس چه اتفاق افتاده؟ گفتم دگرگونی؛ ولی نمی‌شود گفت مدرنیزاسیون

سایهٔ تفکرشان می‌مانند: «درباره اکثر نویسندگان روزنامه متأسفانه هیچ اطلاعی نداریم. حتی در مورد ف. علیقلی‌زاده نویسندهٔ اکثر سرمقاله‌های آن، همین‌قدر می‌دانیم که از ایرانیان ساکن عشق‌آباد بوده و روزنامه را نیز او اداره می‌کرده است. از نویسندگان دیگر آن، گذشته از میرجعفر سیدجوادزاده، پیشه‌وری بعدی که معروف است، اطلاعات اندکی درباره ازدر علی‌زاده و حسن ضیاء در دست است که از آن میان اولی بعدها از فعالان جمعیت معارف ایران و مدیر مدرسه اتحاد ایرانیان شده و از ۱۲۹۹ به بعد در ایران به‌سر برده و در اوایل دهه ۱۳۲۰ در تهران زندگی می‌کرده است. حسن ضیاء هم بعدها به حزب عدالت جذب شده…».

همین چند نکته و تأکید بر تفکر از طرف نویسندگان روزنامه کافی است تا تنها سیزده شمارهٔ یک روزنامه، آن در تاریخ به ثبت برساند.

منبع: آذربایجان جزء لاینفک ایران، دوره کامل روزنامه به‌کوشش رحیم رئیس‌نیا، بر پردیس دانش، چاپ ۱۳۹۱

می‌گوید: «مجلس پنجم اوج مصدق است، گرچه در مجلس ششم هم لوابخ خوبی ارائه داد و سخنان خوبی گفت؛ اما از دوره هفتم تا سیزدهم دیگر او را به مجلس راه ندادند حتی رای خودش به خودش را در مجلس سیزدهم نخواندند، حکایت مدرس است که وقتی آرا را خواندند و گفتند هیچ رأیی نیآورده، گفت من خودم که به خودم رای داده‌ام! اما در دوره چهاردهم مردم که سابقه مصدق را دیده بودند، مخصوصا دوران تبعیدش به بیرجند و قصد رضاشاه برای کشتن او، از مصدق چهره‌ای متفاوت ساخته بود. به‌راستی اگر جنگ جهانی دوم پایان نمی‌گرفت مصدق هم به سرنوشت مدرس گرفتار می‌شد. مصدق با وساطت پسرش دکتر غلامحسین مصدق که با ارنست پرون دوستی داشت و او نیز با شاه آشنا بود، آزاد شد. مردم در دوره چهاردهم در انتخابات شرکت کردند و مصدق کمترشناخته‌شده و از صحنه سیاست به‌دور را به اولین رأی تهران تبدیل کردند. این دوران درخشندگی واقعی مصدق بود.»

به باور تکمیل‌همایون، مردمِ دوران نهضت ملی خیلی جلوتر از مردم دوران نهضت مشروطه بودند. رضاشاه رفته بود و وحشت دیکتاتوری تمام شده بود. با وجود اینکه مردم در انتخابات شرکت کردند؛ اما اکثریت باز با طرفداران هیئت حاکمه بود. مصدق و چند نفر دیگر که نامزد انتخابات شدند، قاعده موازنه منفی و اصلاح مطبوعات، اصلاح ادارات و شهرداری‌ها را آغاز کردند و این اصلاحات به ملی‌شدن صنعت نفت انجامید.

یکی از بخش‌های مهم کتاب، فصل یازدهم مربوط به قرارداد وثوق‌الدوله و موضع‌گیری دکتر مصدق است. این فصل به خوبی نشان می‌دهد از دل آشوب و عدم مدیریت و ناکارآمدی چگونه زمینه سیاسی، مستعد ظهور چهره‌ای مانند رضاشاه شده است: «شمال ایران دستخوش سیطره روس‌ها بود که در تقابل و جنگ و ستیز با سیاست انگلستان قرار داشت و در جنوب ایران، صولت‌الدوله قشقایی و روحانیون فارس مردم را به قیام علیه انگلیس‌ها تحریک و تهییج می‌کردند. نجفقلی خان، صمصام‌السلطنه بختیاری، رئیس‌الوزرای کابینه‌چهل‌چهارم مشروطیت، در زمان قحطی و اغتشاش، زمام امور کشور را در دست داشت و تلاش‌هایش احمدشاه جوان ا ترساند و از او خواست استعفا دهد. صمصام‌السلطنه نپذیرفت. او که حکومت نظامی دولت را لغو کرده و با همگامی هیئت وزیران قرارداد سیلات لیاناروف و کاپیتولاسیون را باطل اعلام کرده بود، به حکومت خود ادامه می‌داد. در ۲۶ تیرماه ۱۲۹۷ خورشیدی احمدشاه به تقاضای روحانیون و اصلاح‌طلبان و برخلاف قانون اساسی وثوق‌الدوله را به ریاست‌الوزرایی منصوب کرد و به دستور او از ورود صمصام‌السلطنه و وزیرانش به مقر دولت جلوگیری کرد.» بعد از بکه‌تزاری وثوق‌الدوله و پایان جنگ جهانی اول، انگلیس در ایران بدون رقیب شد؛ چراکه روس‌ها درگیر جنگ داخلی شده بودند و اینک انگلیس می‌توانست ایران را به‌راحتی تحت‌الحماکی خود درآورد. به نقل از لرد کرزن: «تا پیش از عقد قرارداد ۱۹۰۷ روسیه تمام ایران را می‌خواست و حاضر بود از این خوان گسترده بغما سهمی نصیب انگلستان شود؛ اما اکنون که روس‌ها در جنگ شکست خورده و دچار انقلاب داخلی شده بودند، لرد کرزن می‌خواست همان نقش قدیم آنها را این بار به نفع انگلستان اجرا کند و با استقرار نظام مستشاری در ایران سرتاسر خاک این کشور را تحت حاکمیت غیرمستقیم بریتانیا قرار دهد. منظور و هدف نهایی قرارداد ۱۹۱۹ همین بود و بس». در همین دوران بود که سیدحسین مدرس در داخل ایران علیه وثوق‌الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ واکنش سختی نشان داد و محمد مصدق که در سوتیس و خارج از ایران به سر می‌برد، از طریق رسانه‌ها و مراجع بین‌المللی علیه انگلیس و وثوق‌الدوله و قرارداد تنکین‌شان فعالیت کرد. آنجیسه را که ناصر تکمیل‌همایون به آن باور دارد و همواره در این کتاب بر آن تأکید می‌گذارد به‌وضوح در عملکرد مصدق می‌توان دید. او می‌گوید: «در زندگی مصدق دو وجه اساسی وجود دارد: اصل استقلال و آزادی، مصدق معتقد است جامعه ما باید به این دو اصل اعتقاد داشته باشد. اول استقلال باشد، با هیچ نیروی خارجی نه اینکه رابطه نداشته باشد، زیر سلطه هیچ نیروی خارجی نباشد. در خود ایران هم جامعه آزاد باشد. احزاب و گروه‌ها آزاد باشند»، اما پیش از اینها، یکی از ویژگی‌های بارز مصدق این بود که همواره متکی به مجلس مردمی بوده است. تکمیل‌همایون دراین‌باره می‌گوید: «در دوران نخست‌وزیری مصدق هر اتفاقی که می‌افتاد نمی‌دانستند چه کنند، مصدق می‌گفت من امشب در تلویزیون اعلام می‌کنم ببینیم مردم چه می‌گویند. او می‌خواست سیاستش کاملا مردمی باشد و بعد بر مبنای مشروطیت. می‌شود گفت کسی که در ایران به قانون واقعا اعتقاد داشته و آن قانون مشروطه بوده، دکتر مصدق بوده است. این امتیاز بسیار بالایی برای مصدق است که او را در تمام دوران زندگی‌اش به یک اسطوره ملی و استقلال‌طلب و مؤمن به دموکراسی واقعی تبدیل کرد.»